



به مناسبت سالگرد فرشید شریعت

"فرهاد" گوهر انسان را پاس می داشت

گرفته تا پویان و احمدزاده، از حمید مومنی تا حسین اقدامی و تعداد دیگری از یارانمان در آن درج گردیده، توسط او و چند تن دیگر گردآوری شده است.

فرهاد نسبت به مسائل زندانیان سیاسی حساسیت ویژه ای داشت و مجموعه بسیاری از اسناد در رابطه با زندان و زندانیان سیاسی و خانواده آنان - عکس، زندگینامه و خاطرات مربوط به زندانیان اعدام شده - را گردآورده است.

"با یاد یاران" مجموعه دیگری است که عمدتاً به زندگی رفقای جان باخته فدائی اختصاص دارد. در این بخش او کوشیده است بیوگرافی تمامی جانباختگان فدائی پیش و پس از انقلاب را جمع آوری نماید. او برای گردآوری و ثبت آثار آنان خستگی ناپذیر تلاش می کرد. امید و آرزوی او این بود که این اسناد و بیوگرافی ها را تکمیل کند.

فرهاد به مبارزه عشق می ورزید و رزمندگان راه آزادی و عدالت را به دیده احترام می نگریست. برای او "چه گوارا" سمبل بود. عشق او به مبارزه و مبارزین راه رهائی مردم، در وجود چه گوارا تجلی یافته بود. عکس های متعدد چه گوارا در محل کار و زندگی او بازتاب چنین روحیه ای است. بی مورد نیست اگر بگوئیم که اینک فرهاد خود سمبلی از شور و مبارزه برای ما است.

فرهاد در نهادهای دموکراتیک حضوری فعال داشت و یکی از سازماندهندگان و بنیان گذاران حرکت برای برگزاری تریبونال بین المللی جهت محاکمه سران جمهوری اسلامی بود. او در دفاع از دموکراسی و حقوق بشر و برای پاسداری از حرمت و منزلت انسان زمان نمی شناخت و هر کجا که حضور و تلاش او لازم بود از جان مایه می گذاشت. درآلمان در اغلب حرکات و آکسیون های ضد استبدادی و در دفاع از آزادی، نه تنها حضور داشت، بلکه نقش آفرین و یکی از سازماندهندگان اصلی آن بود. در هر حرکت و آکسیون

یکسال گذشت. یکسال از مرگ ناباورانه رفیق عزیز و یار صمیمی سازمان ما گذشت. یکسال از وزیدن نفس های سرد مرگ بر تن گرم و پر شور همزرم فراموش ناشدنی ما، فرشید شریعت گذشت. یکسال از جان به مرگ سپردن یکی از یاران شوریده و پاکبخته جنبش فدائیان خلق و کادر پر تلاش جنبش کارگری - کمونیستی ایران گذشت.

فرشید شریعت از زندانیان جوان و پر شور رژیم پهلوی بود. او در جریان فعالیت سیاسی علیه دیکتاتوری شاه و برای آزادی و عدالت دستگیر شد و شکنجه و زندان را با سربلندی پشت سر گذاشت. پس از آزادی از زندان همراه مردم در انقلاب بهمن شرکت داشت و بلافاصله پس از انقلاب به صفوف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران پیوست. او در تشکیلات تهران سازمان، خستگی ناپذیر در زیر تیغ سرکوب حکومت فعالیت می کرد. او از قربانیان سیاست های سرکوبگرانه رژیم اسلامی بود که به دلیل زیر ضرب رفتن تشکیلات تهران سازمان، ناگزیر، به همراه فریده یار وفادارش و سیاوش و غزال دو فرزند دلبندهش، تن به تبعید سپرد.

فرشید شریعت که نام فرهاد را برای فعالیت های سیاسی - تشکیلاتی خود انتخاب کرده بود، برای چند دوره در کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران عضویت داشت و در اغلب ارگانهای تشکیلاتی سازمان، از هیئت اجرایی کمیته مرکزی تا تحریریه، از کمیسیون کارگری تا صفحه اینترنت، از کمیته تشکیلات تا حوزه های کشوری فعالیت نموده است. نقش او در شکل دادن به کمیسیون کارگری و جمع آوری اسناد و آرشیو آن چشم گیر بود.

او در پذیرش مسئولیت و شرکت در حل معضلات و نارسائی ها همواره پیشقدم و در انجام وظیفه ای که بدوش می گرفت، کوشا بود. فرهاد بدون اغراق به تنهایی در دوره ای نشریه اینترنتی سازمان را می گرداند. "برگی از تاریخ" که به گردآوری اسناد جنبش فدائی اختصاص دارد و از آثار جزئی

گزارشی از مراسم اولین سالگرد رفیق فرشید شریعت



سیاسی، بدون شک، او از جمله کسانی بود که حضور و یا عدم حضورش ملموس بود.

فرهاد به شعر و ادبیات علاقه خاصی داشت و در این زمینه مطالعات نسبتاً زیادی داشت. او در دوره های مختلف عضو تحریریه بسیاری از نشریات سازمان بود. او آثاری را نیز شخصا جمع آوری و منتشر کرده است.

فرشید شریعت از نمونه های نادری است که مناسبات انسانی اش از منشور نظر و خط مشی سیاسی اش نمی گذشت. او سیاست ورزی را بخشی کوچک و جزئی از مفهوم زندگی می دید و در مناسبات اش با دیگران، شان و حرمت انسان را در مرکز توجه قرار می داد. گستردگی روابط و دوستی های او و افکار و عقاید بسیار متنوع و رنگارنگی که پیرامون خود شکل داده بود، بر نگاه باز و درک و برداشت وسیع او از زندگی گواهی می دهد. این ویژگی، یادگاری آموختنی و یکی از آموزه های گرانقدری است که از او برای ما به جا مانده است. می کوشیم به سهم خود این یادگار را ارج نهمیم و آن را ماندگار کنیم.

سال پیش او درست در همین روزها ما را تنها گذاشت. آنزمان با قلبی شکسته گفتیم که فرهاد عزیز "وداع با تو آسان نیست" و امروز در سالگرد او با یقین بیشتری می توانیم آنچه را که آن زمان گفته بودیم، تکرار کنیم. ما در روز خاکسپاری فرهاد خطاب به او و بازماندگان او چنین گفتیم: "مرگ را نمی توان انکار کرد. اما تو به همه ما آموختی که می توان آن گونه زیست و در زندگی چنان باروئی از انسانیت و آزادی بر پا ساخت که مرگ و نیستی در برابر آن حقیر جلوه کند و تو بیش از آن که قلبت از تپش بازماند، زندگی را چنان پر و بال و ریشه داده بودی که ما امروز بر این همه توان تو می بالیم، که هیچ مرگی را یاری زدودن آثار تو از آن نیست."

در روز یکشنبه ۱۳ نوامبر ۲۰۰۵ به دعوت خانواده رفیق فرشید شریعت (فرهاد) مراسم بزرگداشتی به مناسبت اولین سالگرد از دست رفتن اش، در شهر کلن برگزار شد. در این مراسم که بنا به خواست همسر فرهاد، خانم فریده یامچی به صورت خصوصی برگزار شده بود، حدود دویست تن از دوستان، یاران و نزدیکانش که از شهرها و کشورهای مختلف آمده بودند، شرکت داشتند. شرکت کنندگان ابتدا برای ادای احترام، بر مزارش گرد آمدند و سپس در ساعت ۴ بعداز ظهر در سالن حضور پیدا کردند.

مراسم با پخش ترانه مورد علاقه فرهاد به نام "پرنده" اثر به یاد ماندنی خانم سیمین غانم شروع شد و پس از آن همسر و یارمهربان فرهاد، فریده یامچی، به شرح زندگی او، چگونگی آشنائی و زندگی مشترکشان، دوران پس از ازدواج در ایران و سپس خروج از ایران و اقامت در آلمان پرداخت. این توضیحات با پخش اسلاید همراه بود.

برنامه بعدی به سخنان نماینده کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران، محمد اعظمی اختصاص داشت. او در آغاز از طرف کمیته مرکزی سازمان به شرکت کنندگان در مراسم خوشامد گفت و در ادامه به صورت بسیار فشرده و مختصر به فرازهایی از زندگی فرهاد اشاره کرده و به نقش و جایگاه او در جنبش و سازمان اشاره نمود.

تک نوازی ماهرانه تنبک توسط آقای ناصر مهرآورد (حلاج) زینت بخش این قسمت از برنامه بود.

پس از استراحتی کوتاه بخش دوم برنامه با سخنان آرام و صمیمانه آقای رضا مقصدی آغاز شد. او سخنان خود را با بیان خاطره ای از فرشید در دوران گذشته، که به زندان قصر در سال ۱۳۵۳ مربوط می شد، آغاز و با شعری که در سال گذشته به مناسبت از دست دادن او سروده بود، به پایان رساند. او موفق شد با

از فقدان او زیاد گفته ایم، در رابطه با پر کاری اش کم ننوشته ایم، خصائل خوب او را ستوده ایم، برای نگاه باز و انسانی فرهاد به خود بالیده ایم، از عمق مهر و صفای او بسیار گفته ایم، اما حال، یکسال پس از سفر بی بازگشت او، اعلام می کنیم که کم گفته ایم.

اما درد بیش از این هاست. عمق درد اینجاست که تا گرمای وجود و حضورش با ما بود این بدیهیات را به خود او آنگونه که باید نگفته بودیم. از این رو، درس آموزی و تصحیح رفتارمان در این زمینه، می تواند آموزه دیگر ما پس از وداع با فرهاد باشد.

اکنون در سالگرد یار مهربان، هم‌رزم پرشور و همواره جاودان، فرهاد انسان دوست و همیشه خندانمان اعلام می کنیم که می کوشیم، از این پس نیز بیش از پیش، جز به مصلحت انسان قلم نزنیم و اطمینان می دهیم که پر شورتر از پیش، در راه مردم و برای حفظ شان و حرمت انسان، قدم نزنیم. این شاید بتواند فرهاد ما را آسوده خاطر کند.

فرهاد عزیز گرچه تو امروز در کنار ما نیستی، اما اطمینان داشته باش که آرمان و افکار انسانی تو با ما بوده و خواهد بود. آرزوها و آرمان های آزادیخواهانه تو، با وجود ظلم ستیزان در چهار گوشه جهان، پر رهرو می ماند. حتی اگر ما نیز نمایم.

یاد فرشید شریعت گرامی باد

کمیته مرکزی سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

سه شنبه شانزدهم آبانماه ۱۳۸۴ برابر با ۸ نوامبر ۲۰۰۵

متن سخنان و شعر آقای رضا مقصدی:

"جهان، پیر است و بی بنیاد، از این فرهاد کش، فریاد" حافظ
سیمای صمیمی فرهاد، اینک پیش روی من است. هوای مه آلود، حیاط کوچک
زندنان قصر را در سال ۵۳ غمگین تر کرده است.
"با قامتی به بلندی فریاد"، مسافت حیاط را به تنهایی طی می کند. گامی چند،
از او فاصله دارم. شانه به شانه اش که قرار می گیرم نخستین کلمه اش به
گوشم می رسد: مخلصیم. چشمانش مهربانتر از آن است که همراهش نباشم.
یک- دو گامی را با هم طی می کنیم. ناگاه با لبخندی که چهره اش را
صمیمی تر می کند سطری از شعرم را می خواند:
"کدام دست

ترا بست ؟"

این یادآوری، سخت به دلم می نشیند. با نگاهی به زیبایی چشمها و بالای
بلندش سطر بعدی را من می خوانم:

"مگر نمی دانست

که چشمهای تو سرسبزی بهاران است"

؟

نامش را می پرسم با خود می گویم: عاطفه ی زلالش را باید در یک جای جانم
بنشانم. و نشاندم.

شاملو در باره یکی از دوستان مشترک مهربان از دست رفته می گفت:
انسانهایی از این دست، نمی میرند با ما هستند فقط گاهی - ناگهان - از میان ما
گم می شوند.

راست می گفت. همین چند روز پیش بود سر چهارراهی که فرهاد را به دفتر
کارش می برد، سینه به سینه ی هم ایستادیم. با اورکتی که به سبزی می زد و
موهای پر پشت پراکنده، پیشانی زلال شبنم زده و چشمهایی که زودتر از او
سخن می گفت. مسافتی کوتاه را شانه به شانه هم پیمودیم. از حالش پرسیدم.
همان کلمه همیشگی را بر زبان آورد: "مخلصیم".

و باز خنده ای شیرین، چهره نجیبش را فرا گرفت. در چهار راه بعدی از هم
جدا شدیم.

برگشتم. بالای بلندش را دیدم که شانه به شانه غروب می رفت. با خود گفتم:

"کدام باد

ترا برد ؟"

رضا مقصدی

به عزیزِ خاطره انگیز

فرشید (فرهاد) شریعت

در روزگارِ خار، گلی پرورید و رفت

آواز را برای تو می خواند

وقتی که در گلوی تو دیوارها نشست.

پرواز را برای تو می خواست

وقتی پرنندگان صمیمی

در پشتِ خاطراتِ مه آلود، گم شدند.

رو، سوی روشنایی یکدست، می شتافت

آنجا که شب، قصیده ی تاریک درد بود.

در پای خاکهای ترک خورده

دستی به روی ساقه ی افسرده می کشید

تا نسلِ آب و آینه و آوِ تازه را

مهمان شادمان درختان تر، کند.

توصیف های بس ظریف و دلنشین و کاربرد لطیف واژه ها، هدفش را تا اعماق
جسم و جان شرکت کنندگان بنشانند.

پس از این، آقای رامین جوان در باره فرهاد سخن گفت. او در صحبت خود به
اهمیت و جایگاه فعالیت های سیاسی فرهاد اشاره نمود و در قسمتی از سخنان
خود عنوان نمود که در زمان فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و شوروی که بسیاری
از نیروهای چپ اعتقاد خود را به مبارزه در راه سوسیالیسم از دست دادند، فرهاد
همواره و همیشه تا واپسین دم حیات به این آرمان انسانی پایبند ماند. می توان
گفت که تمام زندگی و فعالیت سیاسی او چه در عرصه فعالیت سازمانی و چه در
کانون های دموکراتیک و غیره همواره در این راستا بود.

اجرای ترانه سرود با صدای گرم و دلنشین خانم سیما بهمنش برنامه بعدی بود که
با استقبال حاضران در مراسم روبرو شد. همچنین دو هنرمند جوان رامتین و وحید
به این مناسبت به اجرای بسیار زیبای ترانه هائی پرداختند که بسیار خاطره انگیز بود
و مورد استقبال زیادی قرار گرفت.

بخش فیلم مهربان تر از خورشید ساخته آقایان شهرام دریانی و نادر که زندگی
فرهاد را در عرصه های مختلف به تصویر کشیده بود، بسیار جالب و دیدنی بود.
صحنه ها چنان خاطره انگیز و زنده بود که اشک بر چشمان بسیاری از یاران و
نزدیکان فرهاد نشانند.

شعر خوانی و بازخوانی خاطره توسط آقای محمد افشار، یکی از یاران فرهاد بسیار
عاطفی بود. محمد افشار با چنان باری از عاطفه و صمیمانه فرهاد را توصیف کرده
و کلمات را در غالب شعر کنار هم قرار داده بود که اشعارش به دل می نشست. در
همین بخش بیان خاطره ها، آقای شهرام دریانی قطعه شعر سروده خود را که برای
عمو فرهادش سروده بود با صدائی غم آلود خواند. همچنین او نوشته شعری که
توسط دوستان جوانش از ایران برای این مراسم فرستاده بودند، قرائت کرد.

برنامه پایانی این مراسم اجرای بسیار جاذب و زیبای سرود رود بود که توسط خانم
بهرخ بابائی و با همسرانی شرکت کنندگان در سالن انجام شد.

متن سخنان و شعر آقای رضا مقصدی و شعر آقای شهرام دریانی را منتشر می
کنیم. متأسفانه تا لحظه انتشار نشریه نتوانستیم از دیگر متون خوانده شده در مراسم
برای درج استفاده کنیم.



با ما - به وای وای - سرودی سیاه خواند
وقتی کلید خانه‌ی ما در شبی بلند
با کوچه های خاطره، گم گشت.

پاییز را زشاخه فرو می‌ریخت
آنجا که لحظه های شکوفنده‌ی درخت
تصویری از زلالی این جان سبز بود.

سر را به روی شانه‌ی خورشید می‌گذاشت
تا از میان زمزمه‌ی نور بگذرد
انگور را به خاطر انگور می ستود
وقتی پیاله ، دور دگر داشت.

اینک شکسته در پی او راه می‌رویم
با گامهای خسته‌ی تابوت.
یک شاخه گل، نثار دلش باد و عشق او
کاینگونه بی بهار
در روزگار خار ، گلی پرورید و رفت .

چندان نماند تا که ببیند ترانه‌اش
در سرزمین باد، چه سروی به جا نهاد.
در یک شبی که راه به دنبال ماه بود
خاموش و رنجبار
چون سایه سار، از سر ما پا کشید و رفت.



۱- شعر شهرام دریانی

"زندگی"

به یاد عمو فرهاد

به خاطر اطاق کوچکش که دنیایی بود
به خاطر دود سیگارش که سقف را می شکافت
به خاطر اندیشه های بیژن جزنی که همواره پاسش می داشت
به خاطر انگشتانش از برای نوشتن
به خاطر شعرهای فروغ فرخزاد که پروازش می داد
به خاطر یک لیوان چای یا دکا برای یک مسافر خسته
به خاطر کت خسرو گل‌سرخ که بر شانه هایش سنگینی می کرد
به خاطر دستانش بر شانه های بیشمار
به خاطر خنده های " سعید سلطانیور " که همواره بر لبانش بود
به خاطر نرفتیش از شکنجه، اعدام و زندان
به خاطر مهرش به کودکان سراسر جهان سرخ، سیاه، سفید و قهوه‌ای
به خاطر فریادهای توماج به زیر پل
به خاطر سیاستی که با اخلاق آمیخته بود
به خاطر شعرهای حسین صدرایی که در خاوران مدفون شد
به خاطر یافتن نام حتی یکی از جانب‌اختگان برای ثبت در وجدان تاریخ
به خاطر چندشش از تزویر از دگم اندیشی
به خاطر نقاشی هایش که هیچگاه معروف نشد
به خاطر مهرش به فریده و دغدغه هایش برای بچه ها
به خاطر وطنش که هیچگاه دیگر به آن بازنگشت
به خاطر چه گوارا قهرمان دوره جوانیش که هنوز هم برای او زنده بود
به خاطر راهپیمائی های اعتراض آمیز در خیابان های بی انتها
به خاطر ایمانش به برابری و امیدش به آزادی
به خاطر احمد شاملو که از برای مرگش آبی پوشید

به خاطر کلمه مادر که با درونش آمیخته بود
به خاطر پری کاغذ و چاپ که مستش می کرد
به خاطر رساندن داستان بیشمار منفرد با یکدیگر
به خاطر کتاب دوست لحظه های تنهائیش
به خاطر عشقش به صفهای سینما
به خاطر لحظه ای باهم بودن، شاد بودن
به خاطر ترانه هایی که همواره زیر لب زمزمه می کرد
به خاطر همه آن چیزها که نامش زندگی است
درخشید

و سرزده از میان

انگشتانمان

پر زد و رفت

دسامبر ۲۰۰۴



جای صدایت خالیست فرهاد

امیر شرافت

وقتی خبر را شنیدم، همان حالتی به من دست داد که به همه ما هنگام شنیدن
خبر مرگ کسی دست می دهد؛ تأسفی بی حاصل، تأثری بی فایده، امیدی نا
متعارف که خبر درست نباشد، افسردگی مفرط از یقین درستی خبر و خشمی
از ناتوانی و زبونی در تغییر واقعه. گونه ایی مقاومت کودکانه در برابر
پذیرفتن قانون زندگی و طرح پرسشی بی پاسخ که چرا او و چرا اینقدر زود .
اینک ، یکسال پس از رفتن او و هنوز مقاومت کودکانه ، تأثر بی فایده و خشم ا
ز ناتوانیم کم رنگ نشده است. در بی نظمی افکارم تنها یک تسلائی ظریف
مرحم خاطر است : افتخار بر او و که زنده جاوید است. فساد ناپذیر، بی زوال و
تا انتهای بودن من با من .

تصویرت بر دیوار

گرمی لیخندت هنوز در چشم خیال ، تنها
جای صدا یت خالیست فرهاد

جای مهربان دستت هنوز روی شانه سردم
مهربانی چشمانت هنوز مهمان قلبم ، اما
جای صدا یت خالیست فرهاد

شگفت همسال من، که تو دیگر جوان می مانی
و من هر سال دا نه برف بیشتری بر سر ، تنها
جای صدا یت خالیست فرهاد

رفیق رفته من ، صلابت سنگی پیکار
فدایی مردم ، نشانه ایثار
جای صدا یت خالیست فرهاد

رازهایم را دیگر با که بگویم
زخم هایم را با کلام که بشویم
جای صدا یت خالیست فرهاد

امید دیدار بازم نیست
فرصت بازگویی را زم نیست
جای صدایت خالیست فرهاد
جای صدایت خالیست .

خواهند واقعیت‌ها را تغییر دهند و آن را با ذهن خود تطبیق دهند. آرمان‌گرا هستند ولی گونه‌ای انتزاعی.

در مقابل این هر دو اما «انسان تراژیک»، انسانی که اگر چه رنج را تقدیر خود می‌انگارد. اما در برابر آن به تسلیم و انفعال تن نمی‌دهد. «تراژدی در یک کلام، تصویر کاملاً متوازی است از انسانی که برای رسیدن به شادی در نبرد است. علت این که برای تراژدی‌ها والاترین حرمت را قائلیم آن است که ما را به واقعی‌ترین شکل ممکن تصویر می‌کند. تراژدی کامل‌ترین وسیله‌ای است که به کمک آن می‌توانیم نشان دهیم، که هستیم، چه باید باشیم، یا بکشیم که باشیم. آرتور میلر»

بر خلاف نظر آنان که تراژدی را فقط به معنای غم و اندوه می‌انگارند. «تراژدی روشنگری می‌کند و در این روشنگری، انگشت شهادت خویش را به سوی دشمن آزادی بشر نشانه می‌رود. آرتور میلر». انسان تراژیک شکوفائی توانائی‌های خود را و غلبه بر رنج را در گذر از درون رنج می‌داند. رنج همزاد اوست. تفاوت اساسی و قطعی تراژدی و حزن در این است که تراژدی نه تنها غم، همدردی، همسان‌پنداری و حتی ترس را در ما برمی‌انگیزد، بلکه بر خلاف حزن شناخت یا روشنگری نیز همراه می‌آورد. تراژدی پیامد اجباری کلی است که انسان به یافتن جایگاه بحق خویش دارد. آرتور میلر»

فرهاد چنین زیست. او زمین، زندگی، انسان و همه آنچه را که فانی و همه آنچه را که انسانی بود دوست داشت. حقیقت زندگی تراژیک فرهاد خود بیانگر این حقیقت است که زندگی او افشاگر وضع و چگونگی زندگی مردمان امروز ایران بود. او فریاد مردمان بود.

در یکی فریاد

زیستن -
(پرواز عصیانی فواره‌ای
که خلاصیش از خاک نیست
و رهائی را
تجربه می‌کند.)
و شکوه مردن در فواره‌ی فریادی -
(زمینت
دیوانه‌اسا
با خویش می‌کشد
تا باروری را
دستمایه‌ئی کند!
که شهیدان و عاصیان
یاران اند.)

زمین را
باران برکت‌ها شدن -
(مرگ فواره
از این دست است.)
ورنه خاک
از تو
باتلاقی خواهد شد
چون به گونه‌ی جویباران حقیر مرده باشی
فریاد شو تا باران
و گرنه مرداران!



برای فرهاد (فرشید شریعت) ستاره‌ای که همه، فریاد بود و
بسان فواره و باران (زیستن، مردن، شدن) زمین را برکت
باروری بخشید.

اندیشه و آرمان را میرائی نیست، زنده است و زندگان را می‌زاید.
جهان پیر است و بی‌بنیاد
از این فرهاد کش، فریاد، فریاد

جمشید مهر

در اساطیر آمده است، پرومته از ایزدان بارگاه خدایان بود. او ایزدی بود راد و فرهیخته. آنگاه که رنج و شوربختی آدمیان را در تیرگی و سرما دید. تاب نیاورد. بر آن شد که آتش را از کوره خدای خدایان بریاید و به انسان هدیه کند. پس آنگاه با نی‌هایی چند شراره‌های سوزان آتش را ربود و آن را پیشکش آدمیان ساخت. از آن پس بود که انسان در پرتو و فروغ آتش از تیرگی و در تابش آن از سرما رهائی یافت. آنگاه بر ساختن جهانی زیباتر و ایمن دست یازید. فرهاد انسان‌ها را این گونه می‌فهمید و این گونه می‌خواست. برای توانائی‌های انسان به جز جبر تاریخ و محدودیت‌های فردی هیچ حد و مرزی قائل نبود. در وجود هر انسانی پرومته‌ائی بالقوه می‌دید.

نگارنده بر این نیست که بگوید فرهاد منزله و مقدس و یا از هر عیب و یا نقص و ضعفی مبرا است. چرا که او انسان بود. انسانی آرمان‌گرا (گرچه در دنیای امروز تلاش می‌شود تا آرمان‌گرایی مضحک به نظر درآید. و به سخره گرفته می‌شود). بیشتر مغضوب آسمان و خدایان. اوهم، از میوه باغ عدن خورده بود و رانده شده. اما آرمان‌روشنفکر لزوماً و ضرورتاً آرمانی انسانی است، یعنی مقوله‌ای که «ایثار کامل» طلب می‌کند فرهاد چنین بود. چنین گفت، نوشت و زیست. و به قول حافظ

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در
دل ماست

گروهی بر این باورند که در یک نظر گاه کلی و تساهلی برخورد انسان‌ها به رنج و شوربختی که او را در میان گرفته سه گونه است. نخست انسان‌هایی که در برابر این رنج و تیره‌روزی پذیرای آن‌اند و زندگی خود را لا یتغیر، مقدر و محتوم می‌دانند و تسلیم‌اند. شاید بتوان آنان را انسان‌های حزن‌انگیزنا مید. گروه دیگر آنان که محتوم بودن تقدیر و رنج را نمی‌پذیرند. با رنج می‌ستیزند. ولیاز منظراینان پنداری که این رنج اتفاقی است و یا در اثر اتفاقی، حادث شده و می‌توانسته وجود نداشته باشد. این گروه از آدمیان در عالم تجرید و انتزاعی خود می‌